

پرونده‌ای برای بزرگداشت

فدائیان

امنیت و آرامش راحت به دست نمی‌آید. برایش باید هزینه کرد و هزینه داد؛ آن هم سخت و به قیمت گذشتن و از دست دادن عزیزترین دارایی‌ها.

یکشنبه شب در فرهنگسرای ابن سینای شهرک قدس، خانواده شهدای پلیس آگاهی و بسیاری دیگر در یادواره شهدای پلیس آگاهی گرد هم آمدند تا از عزیزانی بگویند که برای تامین امنیت ما و گستره پهناور

شهید

یکی دیگر از مهمانان، سردار قاسم تاجیک، ۵۴ ساله است که به همراه همسرش به مراسم آمده‌اند. او شهید «سردار، جانباز ۷۰ درصد بنیاد شهید و جانباز صد درصد ناجاست. آقای تاجیک در سال ۶۶ و عملیات کربلای پنجم شده و به لحاظ جسمی دچار مشکلات عدیده‌ای شود. البته از عوارض بمب‌های شیمیایی هم رنج می‌برد و احترامی که باید به همسرش گذاشته شود، نمی‌شود. به طور مثال برای بردن او به بیمارستان با مشکلات زیادی که همسر سردار از بی‌مهری‌های بحق گله می‌کند، اما سردار در سکوت به او گوش می‌کند. در عمق چشمان او

سرباز همیار جانباز

در حین صحبت‌های مان با سردار، سرهنگ یونس عبدی، رئیس مرکز انتظامی نیز به گفت‌وگوی ما می‌پیوندد و با لهجه شیرین آذری به تپش در مورد این موضوع صحبت نکند و رسانه‌ای نشود. تنها نیروی انتظامی است که «سرباز همیار جانباز» را عملیاتی کند که دو سال است به مرحله اجرا درآمده. برای یکسری از جانبازان عزیز خاص به خصوص جانبازان هشت سال دفاع پایشان قطع شده، چشمان‌شان نابیناست، قطع نخاع شده‌اند یا درصد امکان استفاده از سرباز همیار جانباز فراهم شده است. به هر حال جانبازان سن‌شان بالا رفته، به یکسری مراقبت‌های خاص نیاز دارند. بر همین اساس رفاه حال این دسته از جانبازان عزیز انجام شود. به جانبازان عزیز اعلام بستگان یا بستگان درجه یک آنها سرباز باشد، آنها را در مسیر نیروی انتظامی از طی دو ماه در مرکز آموزشی، سرباز در اختیار جانباز قرار می‌گیرد و به این داخل منزل توسط این سرباز همیار جانباز انجام می‌شود که یکی از این سردار نشسته است. «سرهنگ عبدی در خصوص این مراسم می‌گوید پلیس آگاهی با محوریت رونمایی از کتاب «من سرهنگ هستم» است. از شهدای پلیس آگاهی، به نام شهید قربانی است که در آن بیوگرافی و شهادتش به رشته تحریر درآمده است و البته به دلیل مصادف بودن با ایام رونمایی شده و همزمان از نویسنده و خانواده محترم شهید قربانی تقدیر از خانواده شهدای پلیس آگاهی نیز دعوت به عمل آمده و از آنها نیز تو نیروی انتظامی تجلیل می‌شود.

شهادت در درگیری مسلحانه با منافقان

کنار خانم فاطمه دودانگه، همسر شهید ذکریا تقی‌لو می‌نشینیم و خودمان را معرفی می‌کنیم. با حجب و حیای زیبایی، سرش را تکان می‌دهد و قبول می‌کند با تپش مصاحبه کند. محسن، پسرش هم کنارش نشست و حواسش به مادر است. از مادر می‌خواهیم از همسر شهیدش بگویند. پسرش پیشدستی می‌کند و به جای مادر، با علاقه زیادی از پدرش و حادثه‌ای که باعث شهادت او شد، برایمان تعریف می‌کند: «زمانی که پدرم در تاریخ ۲۱ اسفند ۵۹ به شهادت رسید، من فقط سه سال داشتم و چیز زیادی از آن زمان یادم نمی‌آید، اما تا جایی که از حادثه برایمان تعریف کرده‌اند، به فعالیت یک گروه تروریستی مشکوک شده بودند که بعد از بررسی و تحقیقات تکمیلی مشخص شد یک خانه تیمی است که گروهی منافق، اقدامات خلاف امنیت و مصالح عمومی کشور در آن انجام می‌دهند.

پدرم و همکارش شهید نصرت‌ا... سیفی وارد عملیات برای مقابله با گروه منافقان شدند. هر دو دارای سلاح کلت کمری بودند، اما در جریان تیراندازی از سوی منافقان، پدرم با ۲۲ گلوله شلیک شده از سوی منافقان و در ۲۹ سالگی به شهادت رسید و همکارشان نیز در همین مأموریت به درجه رفیع شهادت نائل شد.»

همسر شهید همچنان با سکوت به صحبت‌های پسرش محسن گوش می‌کند که می‌گوید: «پدرم و مادرم سال ۵۳ با هم ازدواج و تنها شش سال با هم زندگی کردند، اما هر دو عاشقانه یکدیگر را دوست داشتند. پدرم مرد بسیار مردمداری بود و به انجام واجبات تاکید بسیاری داشتند. در انجام کارهای مختلف، همیشه خدا و رضایت خداوند را در نظر داشت. پدرم به قدری مردمدار بود که الان بسیاری، مرا نه به اسم، بلکه به عنوان «پسر ذکریا» می‌شناسند. همان‌طور که کتاب خوب، نویسنده خوب می‌خواهد، امنیت خوب نیز به پلیس خوب و خدم نیاز دارد. همه باید قدر این امنیت را که با از جان گذشتگی این‌گونه افراد به دست آمده است، بدانیم.»

اهدای جان شیرین برای آزادی گروگان ۱۰ ساله

شهید عبدالرسول قربانی، رئیس دایره جنایی پلیس آگاهی فارس هم یکی از همان شیرمردانی است که جانش را از همان ابتدای ورود به این شغل، کف دستش گرفت تاغم به چهره هموطنانش ننشیند. همسر و پسر نوجوانش هم به این مراسم آمده‌اند. فاطمه نیک‌نام، با خوشرویی دعوت ما را برای مصاحبه می‌پذیرد.

وقتی از نحوه شهادت همسرش می‌پرسیم، اشک در خانه چشمانش لانه می‌کند. آهی می‌کشد و می‌گوید: «۲۶ اسفند ۸۸ بود که همسرم به خاطر نجات جان پسر ده ساله که گروگانگیران او را در بلوار سنایی شیراز به گروگان گرفته بودند، به شهادت رسید. قبل از شهادت و پیش از این‌که به ریاست دایره جنایی پلیس آگاهی فارس برسد، شهید سرهنگ بیات، رئیس این دایره بود. یک بار در هفته نیروی انتظامی، نمایشگاهی برگزار شد که در آن تصاویری از صحنه شهادت سرهنگ بیات بازسازی شده بود. آن روز با همسرم به نمایشگاه رفتیم. از دیدن آن صحنه‌ها گریه می‌کردم. به همسرم گفتم مرا بیرون آوردی که حال و هوایم بهتر شود، اما باید این صحنه‌ها را ببینم. همسرم با آرامش و لبخند ملایمی بر لب گفت، شما را به اینجا آوردم که این مسائل را از نزدیک ببینی و بدانی ممکن است در آینده همین اتفاق هم برای من بیفتد. اینها را توضیح می‌داد و من در سکوت دردناک خودم فقط اشک می‌ریختم. نمی‌خواستم باور کنم روزی این سرنوشت در تقدیر من هم نوشته شود. همسرم ۲۰ سال در این شغل بود و از روزی که وارد این کار شد، همیشه در مأموریت‌های مختلف حضور داشت و جانش در خطر بود. او در زمان شهادت فقط ۳۹ سال داشت و خیلی جوان بود. به راحتی می‌توانست پشت میز بنشیند و مدیریت کند، اما به دلیل وجدان کاری بالا و عرق بالایی که به وطن و هموطن خود داشت، همیشه می‌گفت من از پشت میز نمی‌توانم عملیات را هدایت کنم و حتما باید در صحنه حضور داشته باشم تا اتفاق ناگواری برای کسی نیفتد. به خاطر همین عقاید، وظیفه‌شناسی و مردمداری‌اش بود که در روز حادثه هم نتوانست بی‌تفاوت بماند و خودش در محل گروگانگیری حاضر شد تا بر روند عملیات نظارت داشته باشد.

آن روز هم درست زمانی که در حال آرام کردن گروگانگیران بود تا به گروگان یا دیگران تیراندازی نکنند، ناگهان آنها به سمت همسرم تیراندازی کردند و او را به شهادت رساندند. در عملیات آزادسازی پسر ده ساله، تنها همسرم بود که به شهادت رسید. هرچند او برای میهن و هموطنان شهید شد، اما جای خالی او را در زندگی‌ام حس می‌کنم.»



پله برقی فتحی

FATHI
ESCALATOR

۰۲۱-۸۸۴۲۶۲۵۲

WWW.FATHIEMAS.COM

ساخت ایران